

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

جولیتو کیزا
برگردان از: ا.م. شیری
۲۳ اگست ۲۰۱۹

سنگربندی دو جهان (۵)

نازیسم و غرب

...هیچ کس، به گمانم این جهان‌بینی نخبگان امریکائی را بهتر از گور ویدال در کتاب "عصر طلایی" خود توصیف نکرد، که استدلال ذیل را در دهان یکی از اربابان جدید جهان آینده قرار داد:

"دشمن واقعی ایالات متحده امریکا و همچنین، خدا، با عطف توجه به این که آنها شبیه همدیگرند و جدائی‌ناپذیر، نه هیتلر و نه نازیسم، بلکه، ستالین و اعتقاد غیرقابل مهار او - کمونیسم بی‌خدا بود، که با هدف جذب توده‌های بی‌مغز کل جهان به خود ابداع شده تا به وجود پول در سراسر گیتی نقطه پایان بگذارد".

گمان می‌کنم، که ویدال شاهد مستقیم آینده، تفکر رایج آن سالها در میان نخبگان امریکا را بدرستی توصیف نمود و موضوع اصلی را مورد مذاقه قرار داد: "یکی از آنهایی که امریکا عظمت خود را به او مدیون است، می‌پرسد: امروز پاسخ چه سوالی را از ما می‌طلبد؟ و هم‌صحبت او در جواب با طعنه، بر حسب لزوم، بدون تبسم بر لب، اما با اعتماد به نفس این کلام تاریخی را بر زبان می‌راند: مطمئن باشید، که نور آزادی از مشعل آن بانوی آهنین از خلیج نیویورک تا دوردست‌ها، تا برج اولان‌باتور، اگر در آنجا برجی وجود داشته باشد، خواهد تابید". اما، سخنی که به دهان هنری آدامس گذاشته شد: "آیا می‌بینی که سرانجام اروپا معنی نخواهد داشت، اروپا گذشته دل‌انگیز ماست. اقیانوس آرام، آینده نزدیک ماست. سپس قاره تا سمت شمال ایالت‌شناسی در چین. منچوری، سیبری. اکنون قدرت در دست ماست و در دست روسیه. و این مایه تأسف است". واقعاً، متأسفانه، و علت تأسف را دیر یا زود باید مشخص کرد. اما نه حتماً حالا.

در طرح "بازدارندگی" که جورج کننان در لحظه سرنوشت سیاست آینده امریکا برای مقابله با اتحاد شوروی تدوین کرده بود، به خودی خود تشکیل اتحادیه نظامی تهاجمی، آنطور که ناتو از همان قدم اول تبدیل شد، پیش‌بینی نشده بود. فراموش نخواهیم کرد، که پیمان وارسا پس از پنج سال در پاسخ به ناتو تشکیل گردید (و فراموش نمی‌کنیم، که پس از انحلال اتحاد شوروی و به دنبال آن، لغو پیمان وارسا. پیمان ناتو به موجودیت خود ادامه می‌دهد، بی‌هیچ محدودیتی گسترش می‌یابد و حتی به بازوی مسلح غرب برای تهدید بقیه جهان بدل شده است).

یعنی، جست و جوی روش‌های دیگری لازم است تا بتوانند نه تنها تحریفات کینه‌توزانه سیاست‌های غرب به ضد اتحاد شوروی را، حتی رنگ نازیستی این تحریفات غیرمنتظره انجام شده بلافاصله پس از پایان "اشغال تنبیهی" را که تا

حصول توافق در پوتسدام ادامه داشت، توضیح دهند. در مدت چند ماه چرخشی روی داد، که ناگهان خشن‌ترین دشمن سابق غرب را به کشور "دوست" و رفیق تبدیل نمود. از میان این انگیزه‌ها، یکی تعیین‌کننده بود. بخش متنفذ نخبگان انگلیس و امریکائی بودجه به قدرت رسیدن هیتلر را تأمین کردند و رابطه بسیار دوستانه و نزدیکی عقیدتی با نازیسم به عنوان یک جنبش سیاسی برقرار کردند. در این هم‌آغوشی‌ها با نازیسم نه تنها سیاستمداران زیادی از لندن و واشینگتن، حتی، همچنان که در اینجا گفته شده، صاحبان صنایع غرب و با نفوذترین بانکداران شرکت کردند. به این معنی، به جرأت می‌توان گفت، وینستون چرچیل احوال و روحیه همه این افراد را آنگاه که در مقابل هر گام روزولت در جهت توافق دوستانه با اتحاد شوروی به طور منظم واکنش نشان می‌داد، به نحو احسن ابراز می‌نمود.

چرچیل همان چرچیلی بود، که از سال ۱۹۱۸ لزوم "کشتن" خطر بلشویکی در "گهواره" را اعلام می‌کرد. روسیه شوروی باقی ماند و برای او فقط یک دغدغه نبود. و اکنون او مجبور شده است، بدون کتمان نفرت خود، با اتحاد شوروی و ستالین نه تنها در شرایط برابر، و حتی به عنوان همصحبت، که در رسیدن به پیروزی نقش اصلی را ایفاء کرد و حق خود را برای اشغال بخش عظیمی از اروپا اعلام نمود، به صحبت بنشیند. اما وینستون چرچیل در عین حال، "آخرین نفر از نسل منقرض" امپراتوری بریتانیا بود. او احساس می‌کرد، نتیجه جنگ جهانی دوم به معنای غروب جاهطلبی امپراتوری لندن است. او این را هر لحظه با لجاجت و بی‌تدبیری تازه واردان از آنسوی اقیانوس، با گستاخی و تکبر اربابان جدید، که خاص آنها بود، احساس می‌کرد. به این دلیل او از خاطرات خود و از گذشته خود -از خودی‌ها و از اطرافیان خود -از مردمانی که او با آنها دیدار می‌کرد، مثلاً، از تجمع‌کنندگان در تالار رایت کلوب لندن، مرکب از نه تنها اغلب اعضای دولت بریتانیا، حتی، ضد کمونیستها، ضدیهودیان آشکار دفاع می‌کرد.

در این راستا به طور نظاممند از هیتلر پشتیبانی کردند. ادوارد هشتم "پادشاه خان"، که دوست بسیار خوب هیتلر بود، به خبرچین او بدل شد. او مجبور بود به همین سبب از تاج و تخت امتناع کند، نه به سبب رابطه "جنجالی" خود با والیس سیمپسون به گونه‌ای که روزنامه‌های وقت نوشتند. نورمن مونتگ، رئیس بانک مرکزی انگلیس عملیات فوق محرمانه نازی‌ها برای تصاحب طلاهای اتریش (هنگام اشغال اتریش در سال ۱۹۳۸) و چک را رهبری کرد (در حادثه سرقت طلاهای چک، به طوری که پژوهشگران تاریخ تصدیق می‌کنند، سخن از سرقت چهل و هشت میلیون دالر می‌رود). در هر دو حادثه، شهر بازل سوئیس، باز هم دقیق‌تر، خزانه مجهز به زره‌پوش بانک محاسبات بین‌المللی، بانک عمده در میان بانکهای مرکزی غرب، برای نگهداری طلاهای سرقتی تعیین شده بود.

تا آن زمان ایالات متحده، همچنان که نقل‌های قول ذکر شده از "عصر طلایی" گور ویدال در اینجا نشان می‌دهد، هنوز برادر کوچکتر، دانش‌آموز بود یا وانمود می‌کرد، که نقش درجه دوم بازی می‌کند. در روابط روزولت و چرچیل انعکاس فراز و فرودها را، نزول یکی، صعودی دیگری را می‌توان دید. صعود رایش سوم در ابتداء با حمایت انگلیس صورت گرفت و در این زمان همدلی امریکائی با نازیسم بسرعت افزایش یافت و عطش سیری‌ناپذیر سرمایه‌های گذاشته شده در المان و سرمایه‌هایی که قرار بود باز هم گذاشته‌شوند، بیش از نزدیکی عقیدتی با نازیسم و وحشت از کمونیسم اتحاد شوروی و ثمرات حاصل از برنامه‌ریزی بلشویکی آن سالها، آنها را تحریک می‌کرد. در هر دو ساحل اقیانوس اطلس، کسانی که دوراندیش‌تر بودند، درک می‌کردند، که نازیسم می‌تواند به متحد مهمی در مبارزه علیه گسترش کمونیسم بدل شود.

یکی از نخستین بانیان اصلی ماورای اقیانوسی نازیسم پرسکات بوش، پدر جورج هربرت واکر بوش و پدر بزرگ جورج بوش کوچک، دو رئیس جمهور منتخب ایالات متحده آمریکا بود، که کشور را در مجموع سه دوره ریاست جمهوری اداره کردند. پرسکات پدر بزرگ سمت مهمی را زمانی در بانک براون برادرز هایرمن عهده‌دار بود که دولت

امریکا قانون تجارت با دشمن را تصویب کرد. ماه اکتوبر سال ۱۹۴۲ بود و مصادره سهام گروه بانکی اتحادیه در تاریخ ۲۰ همان ماه که بانک براون برادرز هاینرمن بخشی از آن را تشکیل می‌داد، یکی از اولین عواقب این قانون بود. دلیلش این بود، که پرسکات بوش، هاریمن و شرکای المانی آنها همه با هم مهره‌های خادم نازیها بودند و کارهای آنها را در ایالات متحده با هم اداره می‌کردند. یکی از برجسته‌ترین کارها به جنرال رینهارد گهلن، فرمانده شعبه روسی سازمان فرماندهی عالی ورماخت، به عبارت دقیق‌تر، ستاد مرکزی هیتلر مربوط می‌شد. گهلن به واسطه سازمان اطلاعات امریکا در شرایط بکلی مخفیانه به ایالات متحده منتقل شد و نجات یافت. همانطور که برای همگان روشن است، همه جوانب این عملیات پیشاپیش بسیار خوب بررسی شده بود. نکته مهم این است که مقصر کلیدی نه تنها از دست اتحاد شوروی، حتی از دست متفقین دررفت. گهلن محرمانه‌ترین بخش بایگانی مربوط به اتحاد شوروی را با خود برد. شرایط این فرار، پیچیدگی سازماندهی آن ثابت می‌کند، که او از بالاترین سطح حمایت برخوردار بود. گهلن در واشینگتن در ارتباط تنگاتنگ با آلن دالس نازی‌فیل و برادر او جان فوستر دالس قرار گرفت -اولی سمت ریاست آژانس اطلاعات مرکزی (سیا)، دومی، سمت وزیر خارجه را عهده‌دار شد.

و به همین سبب نیز گهلن شعبه روسی سازمان اطلاعات مرکزی امریکا (سیا) را در این سالها تأسیس کرد تا سپس به قدرتمندترین سلاح تهاجمی ایالات متحده امریکا تبدیل شود. آن وقتها این سازمان اداره خدمات ستراتیژیک (Office of Strategic Services) نامیده می‌شد -این سازمان در سال ۱۹۴۵ منحل و گروه اطلاعات مرکزی جایگزین آن گردید و پس از تصویب قانون امنیت ملی در سال ۱۹۴۷ با عنوان سازمان اطلاعات مرکزی (سیا) نامیده شد. این دست‌آورد بزرگ زمانی ارجمند و شایسته پاداش شناخته شد، که گهلن بعد از چندی به المان بازگشت و ریاست سازمان امنیت المان فدرال (Bundes Nachrichten Dienst) را بر عهده گرفت.

اثرات نفوذ رینهارد گهلن و آلن دالس که همان وقت رئیس سازمان سیا بود، در بسیاری از ترفیعات برق‌آسای نازی‌ها در ناتو قابل توجه است... افسران ارشد نازی از قبیل هنیگ اشترومپل و سرهنگ هاینتس کولر اشترانوس تحت توجهات رهبری ایالات متحده جایگاه مهمی در ستادهای مرکزی متحدین و در رهبری سازمان اطلاعات ناتو احراز نمودند. می‌توان گفت، که شبکه واقعی نظارت بر سیاستهای اتحادیه اطلانتیک، به سهم خود، وابسته به سازمان سیا را همه آنها با هم تدوین کردند. این رابطه بین آنها خصوصیات این شبکه و سازمان سیا را به بهترین وجه نشان می‌دهد.

تاریخچه ابرهارد تانوبرت، نازیست از سال ۱۹۳۱، یکی از مقامات بلندپایه وزارت تبلیغات گوبلز به توجه ویژه نیاز دارد. زمانی که جنگ خاتمه یافت، او موفق شد به افریقای جنوبی فرار کند، اما تحت حمایت گهلن به المان بازگشت، که او را در سازمان امنیت المان فدرال به کار گمارد. از آنجا او به وزارت دفاع تحت ریاست نازی دیگر، فرانک یوزف اشترانوس انتقال یافت تا در ناتو به عنوان مشاور در شعبه جنگ روانی به کار مشغول شود. در یک کلام، خط سیاه از گوبلز تا شعبه جنگ روانی ناتو و سپس همانطور که می‌بینیم، تا پروژه "پرنده آبی" (Bluebird) و "کاندید منچوری" آلن دالس به ستراتیژی تشنج در ایتالیا، که از ۱۲ دسمبر سال ۱۹۶۹ با حمله تروریستی در میدان فواره‌ها آغاز شد، امتداد می‌یابد. برنامه همان بود. دیوار برلین بر ذهن بسیاریها سایه افکند، به ذهن آنهایی که مانند غار افلاطونی، آن سایه را آثارشیتها و کمونیستها می‌انگاشتند. بریگادهای سرخ با ربودن آلدو مورو، که تصمیم آن در واشینگتن گرفته شد و قتل محافظان او، به نقطه اوج تبلیغات علیه حزب کمونیست ایتالیا بدل گردید. در واقعیت امر، به آتش زدن رایشتاک بسیار شبیه بود: عملیات بسیار خوب سازماندهی شده پرچم کادب، علامت مشخصه نازی‌ها.

آلن دالس و عملیات "سنجاق"

برای تشریح ایفای نقش آلن دالس در تاریخ، که ما برخی از مهمترین آنها را در اینجا بازسازی خواهیم کرد، بازگشت به عقب نه تنها اجتناب‌ناپذیر، حتی ضرورت مطلق است. به منظور بیان واقعیت‌ها و بازسازی زنجیره منطقی پیوند بین آنها، لازم است از توضیح خود زندگی‌نامه او شروع کنیم. دالس اولین غیرنظامی بود که به ریاست سازمان سیا منصوب شد (در سال ۱۹۵۳). اما شرح حال او قبل از این تاریخ پر از وقایع است. با گذاشتن یک قدم به عقب، ما او را در مقام مدیر اداره خدمات ستراتیژیک سوئیس با اسم رمز "عامل ۱۱۰"، تحت پوشش معاون سفیر امریکا می‌بینیم. او از سال ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۵ در آنجا ماند. جای مناسب برای وکیل، برای بانکدار و برای واسطه در خرید و فروش اسلحه، همانگونه که او در مدت ده سال گذشته بود.

اما فراموش کردن او در رابطه با نازی‌ها به زمانهای قبل، به چند سال پیش از دوره خدمت او در سوئیس بازمی‌گردد. مثلاً، زمانی که در ۴ جنوری سال ۱۹۳۳ هیتلر به وضعیت دشواری گرفتار شده بود، بانک سوئیس او را نجات داد، با حمایت گروهی از صاحبان صنایع آلمان به او کمک کردند و مدیریت عملیات را دو نفر امریکائی -برادران جان فاستر دالس و آلن دالس به عهده داشتند. نفر دوم آنها در سال ۱۹۳۴ به عضویت کمیته مدیریت اداری بانک مرکزی سوئیس درآمد، و اولی در سمت مشاور حقوقی این بانک مشغول به کار شد. و چرخش دیدنی او، موضوع یک رمان پولیسی است: دو سال بعد، بانک شرودر با بانک "راکفلر و ک" ادغام می‌شود. آخری به نوبه خود، بانکهای براون برادرز هایرمن و راک (تقریباً راکفلر) را که در آن دالس با پرسکات بوش همکاری مالی می‌کرد، بلعید. عملیات متعدد جاسوسی آلن دالس از قضا به برکت رابطه گسترده و آشنائی او با محیط نازی مشاهده شد. در سایه این آشنائی او موفق شد روش‌ها، نهادها و افراد خدمات ویژه رایش سوم را عمیقاً مطالعه کند. در واقعیت امر، او نقش اصلی را در عملیات سنجاق بازی کرد، که در جریان آن ایالات متحده در حدود ۴۰ هزار نفر از دانشمندان آلمان و خانواده های آنها را به خاک خود "وارد کرد". این عملیات با دستور ترومن و مهر "کاملاً محرمانه" انجام شد. البته، لازم بود آنها مجازات شوند، اما، برای احتراز از آن، از روش ریاکارانه برگ انجیر: (*تقسیم به "عمیقاً معتقدان" و "تا حدودی کمتر معتقدان" برای تطهیر نازیسم استفاده کردند. از نظر دولت شناسائی برخی از آنها بسیار اهمیت داشت. بیدین منظور، سازمان اطلاعات مرکزی امریکا برای آنها از نو زندگی‌نامه تنظیم کرد و اسناد جعلی داد تا در صورت لزوم بتواند آنها را پیدا کند و آنها را با خانه، پناهگاه، خدمات رویائی، آزمایشگاه در سایر کشورها که عمدتاً مستعمره ایالات متحده بودند، تأمین کرد.

اهمیت و مفهوم این عملیات بسیار عظیم بود. به این ترتیب، ایالات متحده با یک تیر چند نشان زد. از یکسو، این کشور به کادرهایی که نقش کلیدی در موفقیت‌های علمی آلمان نازی ایفاء کرده بودند، دست یافت و خطر افتادن آن به دست اتحاد شوروی را رفع کرد. از سوی دیگر، امریکا توانست با اعطای شهروندی به نازی‌های آلمان، از آنها به عنوان جاسوس برای نفوذ به مناطق تحت اشغال اتحاد شوروی استفاده کند. گفته می‌شود که نه ترومن، نه ایزنهاور به مقیاس عملیات و کارکرد نتایج آن آگاهی نداشتند.

از قضا مدت تدوین شده برای خروج سازمان سیا از زیر نظارت نهادهای سیاسی ایالات متحده امریکا درست در دوره آلن دالس تدقیق گردید و از آزمون گذشت. در دوره ریاست او، سازمان اطلاعات مرکزی به دولت در داخل دولت تبدیل گردید. اغلب چنان قدرتمند بود که می‌توانست با اقدامات خود سیاست دولت امریکا و خود رؤسای جمهوری را تعیین کند.

هنگامی که من این سطور را می‌نوشتیم، با مقایسه بین رئیس جمهور کنونی، دونالد ترامپ و آنچه، که بسیاری از تحلیلگران "دولت عمیق" می‌نامند، می‌توانیم ریشه‌های تحکیم یافته این دومی را در سازمان اطلاعات تشخیص دهیم و در این صورت ترس دیوانه‌وار از اتحاد شوروی بسیاری‌ها را وادار کرد تا برای مقابله با ک.گ.ب (کمیته امنیت دولتی)، از همه ابزارها بخوبی استفاده کنند. از جمله، از کسانی که می‌توانند لباس ضدیت با شهروندان امریکا، با مقامات دولتی، با روزنامه‌نگاران، کارگردانان و نویسندگان سرکش به تن کنند و اتفاقاً در همان سالهای مورد بررسی ما، سنگ بنای عدم کنترول تقریباً کامل سازمان سیا گذاشته شد.

... هر کسی بخواهد به بررسی دقیق، مثلاً، کسانی که می‌خواهد به مطالعه رویدادهای پس از حادثه تروریستی دهشتناک ۱۱ سپتمبر بپردازد، که راه "جنگ بی‌پایان" علیه تروریسم را هموار ساخت، آن را ادامه داد و پی گرفت، عین همان ابزارهای عملیاتی را سریعاً پیدا خواهد کرد. از شروع مدیریت تروریستها (که چهار فروند هواپیما را هدایت کردند) به عنوان "بیگانگان مطلوب"، که ایالات متحده روایت سفر آنها را تهیه کرد و ارائه کمک به بعضی از آنها، حتی زمانی که در مراکز آموزشی سازمان سیا و ارتش امریکا به سر می‌بردند و پذیرائی از آنها، همه و همه ادامه داشت. اما این موضوع بحث دیگر نیست و به بررسی جداگانه نیاز دارد. تمامی این ابزارها از وقتی که آلن دالس سیاست امریکا را از پست خود تدوین می‌کرد تا روز ۲۸ نومبر سال ۱۹۶۱ که جورج کننان تصمیم گرفت او را از کار برکنار کند، در مقیاس گسترده به کار گرفته می‌شد. دلیل برکناری او، شکست حمله به خلیج خوکها در کوبا بود، که آلن دالس خواهان و حتی تحمیل آن بود.

در واقعیت امر، محافل مطبوعاتی امریکائی نزدیک به جورج کننان، اتهام سنگینی به دالس و برادر او، روبرت وارد کردند: او را به تأمین مالی نازیست‌ها قبل از جنگ جهانی دوم؛ به همدستی با مافیای امریکا، به آن که او رژیمهای طرفدار امریکا، اما محروم از حمایت مردمی، دیکتاتور و فاسد را به قدرت رساند، متهم نمودند. او پس از آنکه در نتیجه سرخوشی قدرت امپریالیستی تعالی‌بخش، ارتقاء به بالاترین قله را شخصاً تجربه کرد، کنارگیری نمود. از میان یکصد عملیاتی که سازمان سیا در دوره ریاست او اجرا کرد، عملیات "آژاکس"، یکی از "بهترین‌ها" بود، که باعث سقوط محمد مصدق در سال ۱۹۵۳ در ایران گردید. آن، یکی از اصلی‌ترین عملیات‌های تغییر رژیم، به تعبیر امروزی "رژیم پنج" در قرن بیستم به شمار می‌رود. جای مصدق را محمدرضا شاه پهلوی گرفت و قبل از همه، ملی کردن استاندارد اوایل کمپانی، شرکتی که از قضا به جان دویسون راکفلر، دانی آلن دالس تعلق داشت، لغو کرد.

این عملیات به شکل دیگر، به صورت حمله نظامی با کودتای ضد دولتی در گواتمالا در سال ۱۹۵۴ ادامه یافت و رئیس جمهور منتخب، **خاکوبو آرینز گوزمان** را ساقط کرد. اما در آن سالهای باشکوه آلن دالس بمعنای واقعی کلمه، ابتکاری عمل می‌کرد. **فراگیری نازیسم به او پر و بال داد تا به کشورهای دوردست پرواز کند.** در این زمان هالیوود پدید آمد و شخصیت‌های آن تهاجم به جهان را با دالر آغاز کردند و روحیه تهاجمی افسارگسیخته را تشجیع نمودند. احتمالاً، طرح **امکا اولترا** با اسم رمز برنامه مخفیانه سازمان سیا، با نام مستعار "**بلوبرید**"، "**پروژه کنگره فرنگی**" در سال ۱۹۵۳ در این فضا ظاهر شد. از اینجا، مسأله کنترول روح و روان انسان به منظور تربیت قاتلان ناخودآگاه و نگهداری آنها "تحت هیپنویزم"، حتی تا سالها، تا زمانی که دیگر سوق دادن آنها به زیر تأثیر برخی از تیمهای تأثیرگذار بر ناخودآگاهی لازم نباشد، مطرح شد. در سازمان سیا به این فکر بودند، که کنترول رهبران خارجی نامطلوب، رام کردن یا کشتن آنها به این ترتیب امکان‌پذیر است و هالیوود نیز ادامه داد. چه کسی در باره فلم "**کاندیدای منچوری**" ("**برو و بکش**") با نقش آفرینی فرانک سیناترا نشنیده است؟

-(*برگ انجیر روشی در مجسمه‌سازی و نقاشی است، که قسمتهای تناسبی مجسمه یا تصویر عربان را به واسطه

برک انجیر می‌پوشاند. مترجم

ادامه دارد...

۳۱ مرداد - اسد ۱۳۹۸

<http://www.sovross.ru/articles/1855/44477>